

علة العلل بروز انقلاب ۱۳۵۷

ارتشبد فریدون جم

رئیس ستاد ارتش پیش از انقلاب

□ بدیهی‌ست هیچ واقعه‌یی که علت شود، بدون معلول نمی‌ماند و حوادث انقلاب ایران هم ناشی از عللی بوده است، من، نه نویسنده - نه محقق و نه با تجربه در مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هستم که بتوانم تجزیه و تحلیل جامعی از حوادثی که منجر به فاجعه شد بنمایم، ولی چون فردی از افراد ملت ایران هستم - پیش خود نظرهایی دارم که سعی می‌شود در زیر به طور خلاصه به عرض برسانم:

یقین است که علت‌العلل جنبش، نارضایی ملت ایران از وضع موجود بوده است. محال است که ملتی در رفاه و آسایش و امن و امان و آزادی در حمایت قانون باشد و بخواهد وضع را به هم بزند و وضع ناشناخته دیگری پیش آورد، گرچه نمی‌توان منکر شد که تبلیغات ماهرانه در مردم بی‌اطلاع ممکن است مؤثر افتاده، آنان را به حرکتی مغایر مصالح واقعی خودشان وادار نماید. به همین جهت است که دولت و خردمندان قوم باید این تبلیغات سوء را با حرف‌های درست، منطقی و راست خنثی نمایند، یا به اصطلاح اقدام به ضد تبلیغات نمایند.

منشأ تمام بدبختی‌های ایران را باید در دیکتاتورسازی خودمان جست‌وجو کرد. حوادث روزگار باعث شده است که ملت ما به تملق، اظهار خاکساری مطلق و جان‌نثاری در برابر قدرت عادت کند و بدیهی‌ست این خاصیت مورد سوءاستفاده‌ی صاحبان قدرت واقع می‌شود. در دوران اخیر، نه شاه به سوگند خود به حفظ قانون اساسی پای‌بند ماند و نه ملت در حراست آن کوششی نمود. قانون اساسی که ناشی از اراده‌ی ملی باشد باید در

درجه‌ی یکم، توسط خود ملت حراست و حفاظت شود و انحراف از آن به هیچ‌وجه نادیده گرفته نشود. لذا گذاردن همه‌ی گناه‌ها به مقام سلطنت و خود را مظلوم و بی‌گناه و مورد اجحاف جلوه‌دادن، نمی‌تواند درست باشد. اگر ملتی زیر بار بیداد و خلاف قانون نرود، محال است کسی بتواند خلاف را به تمامی ملّت تحمیل کند. یقین است که اعلی‌حضرت محمدرضاشاه به سوگندی که یاد کرده بود وفادار نمانده و با اتکاء به Passive بودن خودمان و کمک آمریکا، همه را به اطاعت محض وادار نمود. ولی به نظر من باید گفت که رفتار ملّی و بویژه مطبوعات تا سال ۱۳۳۲، شاه را به رعایت قانون و احترام به ملت تشویق نمود. به خاطر دارم که در آن سال‌ها، چنان اهانت‌ها، نوشته‌ها و رفتار نامناسب بویژه از طرف مطبوعات نسبت به شخص شاه و حتی ناموس وی می‌شد که دور نیست که حسّ انتقام را در او بیدار کرده و به خود وعده داده باشد که روزی جواب این تندروی‌ها و اهانت‌ها را خواهد داد. مجلس و دولت‌های برخاسته از آن هیچ‌گاه نبایستی می‌پذیرفتند که فقط آلتی در دست شاه بشوند و بگذارند شاه سلطنت را به حکومت تبدیل کند. وکیل و وزیر تبدیل به نوکر شوند و مستبعد است که در برابر چنین اوضاعی، شخص تغییر ماهیت ندهد.

ایستادگی در برابر مطامع و سیاست‌های خارجی از طرف ملّت میسر است، ولی یک نفر ممکن است اشتباه کند و تطمیع شود، همراه گردد و به خیال خود در جهت مصالح عالی‌ه کشور قدم بردارد، در صورتی که چنین نباشد. من شخصاً گناه‌ها را به مقدار زیادی متوجه جامعه‌ی

خودمان می‌دانم که بت‌ساز و بت‌پرور است، کما این‌که اکنون هم همین کار را می‌کند. حوادث روزگار به کرات جماعت زیادی از ایرانیان را به مهاجرت و ترک وطن واداشته است، ولی این بار از دست دادن مهارت‌ها و کارگردانی‌ها واقعاً ضربه‌ی بزرگی به کشور بوده است و هنوز هم ادامه دارد.

اما در مورد نیروهای مسلح که باید مدافع کشور و قانون باشند، مدعی نیستیم که وظایف ملّی خود را انجام داده‌اند. اولین وظیفه‌یی که به هر سرباز می‌آموزند، آن است که باید از سلاح و پاسگاه خود به شدت دفاع کند. در وقایع انقلاب، سربازخانه‌ها و مایملک ملّت به تاراج داده شد. چرا چنین بوده‌ایم؟ هیچ‌گاه به افراد نیروهای مسلح آموخته نشد که آنان در تابعیت دولت قانونی هستند و فقط باید دستورات دولت قانونی را اطاعت کنند و نقش آن‌ها را دولت و مجلس معین کنند. دولت و مجلس‌ها هم اساسی‌ترین مسؤولیت خود را ندیده گرفتند و کوچک‌ترین دخالت و کمکی بدان ننمودند. قانون اساسی سابق که فرماندهی کلّ قوا را به شاه محول کرده بود، معین نکرده بود که معنی این فرماندهی چیست. در فرانسه، برای رئیس‌جمهوری ریاست عالی‌ه قایل‌اند و فرماندهی شاه هم قاعدتاً باید همین دستگاه باشد. در صورتی که در ایران اختیارات از همه سلب و همه‌ی کارها منوط به «امر همایونی» گردید. از چنین دستگاهی در بحران، نمی‌توان انتظار معجزه داشت. باید گفته شود که ارتش برای این نیست که برخلاف اراده‌ی ملی قیام کند و ملّت را کشتار کند که وضع

موجود را حفظ کند.

اگر نیروهای مسلح در برابر خودی مقاومت نکردند، وقتی میهن مورد تجاوز خارجی واقع شد، از جان و دل در حفظ آن کوشیدند و از هیچ فداکاری روی نگردانیدند. به نظر من، اوضاع ایران در موقع انقلاب طوری بود که باید خود مردم نتایج سهل‌انگاری‌ها، بی‌شخصیتی‌ها،

ولنگاری‌های خود را به چشم ببینند و اگر با خشونت و خون‌ریزی جلوی آن‌ها گرفته می‌شد، عواقب بسیار بدتری را ممکن بود که روبه‌رو شویم.

در مورد نقایص تقسیم فرماندهی نیروهای مسلح، بسیار گفته و نوشته‌ام و به عرض شاهنشاه شادروان هم رسانیده‌ام که غیر از آن چه شد، نمی‌توانست بشود. به

یاد دارم که شادروان ارتشبد حجازی که در آن موقع رییس ستاد بزرگ ارتشتاران بود، با ایراد به خود من که خیلی کارها را بدون کسب اجازه می‌کردم می‌گفت: «این کار از نکردن عیب نمی‌کند.» به علاوه در سال‌های تحصیل در ایران خوانده بودم که «الوجود یفقر والاقدم قتال»، این شده بود سرمشق ما! ■

رویداد شوم و عبرت انگیز شهریور ۱۳۲۰

سرلشکر ناصر فرید

رییس ستاد ارتش پس از انقلاب

□ مقدمه

در آغاز جنگ جهانی دوم کشور ایران بی‌طرفی خود را به جهانیان اعلام داشت. روند مزبور مرادوات و روابط حسنه را با آلمان نازی میسر ساخت با این‌که این امکان وجود داشت که انگلستان سرزمین ایران را صحنه‌ی عملیات خود کند.

۱- سیاست تهاجمی علیه ایران

با حمله‌ی ناگهانی آلمان نازی به کشور اتحاد جماهیر شوروی، دولت انگلستان اعلام کرد که مهیا برای هرگونه کمک به آن کشور می‌باشد. مساله‌ی مهم آن بود که دول متفق از چه طریق پشتیبانی خود را ارسال دارند و با این‌که معابر دیگری بدین منظور وجود داشت ولی فلات ایران، مسیر مناسب‌تری که ظرفیت حمل وسایل مورد لزوم را داشت، در نظر گرفته شد و در اواسط تابستان سال ۱۳۲۰ شمسی دولتین شوروی و انگلستان با تسلیم یادداشت‌هایی به حکومت ایران، خواستار شدند که از ایران به منظور یک راه ترانزیتی استفاده شود و افراد ستون پنجم آلمان اخراج گردند. این تقاضا بلافاصله مورد مخالفت دولت رضاشاه قرار گرفت و دو کشور مزبور، به منظور برآورده شدن خواسته و تحمیل اراده‌شان، شروع به ارباب و تهدید علیه ایران کردند. در آن شرایط شایع بود که هیچ‌یک از آگاهان جرأت ندارند که اهمیت واقعه را به شخص اول مملکت گزارش دهند، ولی در ۳۰ مرداد ۱۳۲۰، شاه ناگهان در جشن فارغ‌التحصیلی دانشکده‌ی افسری اظهار داشت: «بنابر اهمیت و موقعیت حساس، فارغ‌التحصیلان باید از تعطیلات معمول سالیانه صرف‌نظر کنند و هرچه سریع‌تر به محل‌های مأموریت اعزام گردند.»

هم‌زمان با اعزام قوای کمکی به مرزهای شمالی و غربی، استنباط شد که دولت از احتمال تجاوز به کشور آگاه است.

۲- آفند به مرزهای ایران

در ساعت چهار صبح روز سوم شهریور ۱۳۲۰، نمایندگان سفارت انگلیس و روسیه‌ی شوروی به منزل نخست‌وزیر وقت (علی منصور) مراجعه کردند و یادداشت دول متبوع خود را دادند که با یأس دولت‌های ملل متفق از موافقت با درخواست آنان، دولت‌های انگلیس و شوروی مجبور شده‌اند قوای خود را وارد خاک ایران کنند و در همان ساعات نیروهای شوروی با سه ستون مرزهای شمالی به سوی جلفا، آستارا و استان خراسان و نیز قوای انگلستان حمله به مرزهای غرب را آغاز کرده بودند. متأسفانه مقاومت ارتش ایران به عللی که ذکر آن در حوصله‌ی این یادداشت نیست، در مقابل تجاوز قوای دو کشور بسیار ناچیز بود و به زودی پنج استان شمالی و استان‌هایی در غرب و جنوب کشور به اشغال نیروهای انگلستان و شوروی درآمد و تهران به‌عنوان منطقه‌ی بی‌طرف وسیله‌ی آنان احاطه گردید.

۳- دگرگونی - استعفا - تبعید

دو روز بعد از اشغال ایران به دستور شاه، مرحوم محمدعلی فروغی یکی از رجال فرهیخته و خانه‌نشین قبلی، نخست‌وزیری دوران بحران را پذیرفت و بلافاصله اعلام داشت که: ارتش ایران از هرگونه مقاومت خودداری ورزد و مبادله‌ی یادداشت‌ها بین طرفین آغاز گردید، از جمله از طرف متفقین اعلام شد که کلیه‌ی اتباع آلمان نازی به استثنای مأمورین رسمی به قوای انتظامی متفقین تحویل گردد. رضاشاه هم‌زمان با تبلیغات و تهدیدات، مجبور به استعفا و خروج از کشور شد و تا آخر عمر در تبعید به سر برد. ■